

حتی یاذن الله فی غایب الله بان الله از ابو محمد رضی الله عنه پرسیدیم
این رخ که بود و این رخان دیگر کیانند فرمود که آن چهره نیک و دیگران
ملاکند رحمت بعد از آن فرمود که یا عه ویرا بما در وی باز گردان
کی تر عینها ولا تحزن و لنعلم ان وعد الله حق و لکن اکثرتم علی علم
ویرایش با در وی بردم و چون ستودند ناف زده بود و چشم
کرده و بر ذراع این وی مکتوب بود که **عَلَيْهِ السَّلَامُ** و **عَلَيْهِ السَّلَامُ**
این الباطل کان زهوقا **وازدیکری** روایت کرده اند که گفته است
چون ستودند بد و زانو در آمد و انگشت سیاه بجانب آسمان
برداشت پس عطف زد و گفت الحمد لله رب العالمین **وازدیکری**
آرند که گفته است بر ابو محمد زکی رضی الله عنه در آمدیم و گفتیم یا ابن
رسول الله طلیف و انما بعد از تو که خواهد بود بخانه در آمدیم پس بر
آمد کودکی بردوش گرفته که کویا ماه شب چهارده بود در دست
سه سالگی پس فرمود که ای فلان اگر نه تو پیش خدای صا کرامی
بودی این فرزند خود را بتو نمودی نام این نام رسول است
صقی الله علیه و سلم و کتبت این کتبت وی هوا نودی بملأ الارض
قتلا کانت جورا و ظلمنا **وازدیکری** آرند که گفته است روزی
بر ابو محمد رضی الله عنه در آمدیم هر دو راست وی خانه دیدیم پرده
بان فرو گذاشته کتیم یا میدی صاحب این امر بعد از این که خواهد
بود فرمود که آن پرده را بردار بر او چشم کودکی بیرون آید در کمال

طهارت

طهارت و پاکیزگی هر رخاوه راست وی خالی و کیسوان که شسته
آمد و بر کنار ابو محمد رضی الله عنه نشست ابو محمد رضی الله عنه
فرمود که اینست صاحب شما بعد از آن از آنوی برخاست
ابو محمد رضی الله عنه ویرا گفت یا بنی اذعل الی الوقت المعلوم
بان خانه در آمد و من بوی نظری کردم پس ابو محمد رضی الله عنه
سراکت بر خیزد و هر بین که درین خانه کتبت بخانه در آمدیم هیچ
کس ندانیدیم **وازدیکری** آرند که گفته است که معضد مرا با دو
کس دیگر طلبید و گفت حسن بن علی در دستم زای فوت شده است
زود بروید و خانه ویرا فرود گیرید و هر که در خانه وی بیندید
ویرا بمن آرید در ختم و میرای وی در آمدیم سر را بی دیدیم در غایت
خوبی و پاکیزگی که کویا حالی از عمارت آن فارغ شده بودند
در آنجا پرده دیدیم فرو گذاشته پرده را برداشتم سردانی دیدیم
با آنجا در آمدیم در یایی دیدیم در اقصای آن حصیری بر روی
آب انداخته و مردی بر حوب ترین صورتی هر بالای آن حصیر
در نماز ایستاده بما هیچ التفات نکرد یکی از آن دو نفر که با من بودند
سبقت گرفت و خواست که پیش وی رود در آب غرق شد
و اضطراب می کرد تا آن زمان که من دست وی گرفتم و خلاص
کردم ایندم بعد از آن آن نفر دیگر خواست که پیش رود ویرا نیز
سنان حال پیش آمد ویرا نیز خلاص کردم من چیران باندم پس